

# بینش‌های تاریخی رزا لوکزامبورگ

پیپین براندون\*

ترجمه‌ی محمد محمدی



مسئله‌ی نقش خشونت در گسترش سرمایه‌داری - چه در طول تاریخ و چه در حال حاضر - بسیاری از منتقدان این نظام را درگیر کرده است. مباحثات بر سر این موضوع همواره حول این مسأله جریان دارد که سرمایه، بنا به منطق خود، از عناصری بهره‌برداری می‌کند که بنا بر نظریات سه جلد **سرمایه‌ی مارکس**، فراسوی فرآیند سرمایه‌دارانه‌ی تولید و گردش قرار دارند. این عناصر شامل موضوعات بنیادینی مانند نقش امپریالیسم و انقیاد استعماری، مبارزه‌های خشونت‌آمیز درون دولت - ملت‌ها و میان آن‌ها با هدف کنترل منابع طبیعی، منطق نژادپرستی، سکسیسم، هم‌جنس‌گراهراسی و دیگر آشکال ستم، و تداوم هستی کار اجباری و بدون مزد در سرمایه‌داری می‌شود.

یکی از نخستین متفکران مارکسیستی که رابطه‌ی بین سرمایه‌داری در حال گسترش را با «خارج» از آن در سطحی واقعاً جهانی بررسی کرد، رزا لوکزامبورگ بود که یک‌قرن پیش به طرز وحشیانه‌ای به قتل رسید. او در اثر درخشان خود **انباشت سرمایه** (۱۹۱۳) با عنوان فرعی *سهمی در تفسیر اقتصادی امپریالیسم*، بازتفسیر شجاعانه و بسیار بحث‌برانگیزی از مارکس ارائه می‌دهد. لوکزامبورگ استدلال می‌کند که انباشت سرمایه تنها در صورتی می‌تواند به تداوم اتفاق بیفتد که مناطق غیرسرمایه‌داری وجود داشته باشند که مجبور به جذب تولید مازاد هسته‌ی سرمایه‌داری شوند. او در بخش سوم و پایانی این کتاب، یکی از درخشان‌ترین بررسی‌ها از پیش‌شرط‌های تاریخی تکامل سرمایه‌داری را بیان می‌کند. با این حال، یاران مارکسیست وی استدلال نظری مطرح شده در دو بخش اول کتاب را کم‌و‌بیش به‌طور کامل رد کردند و در نتیجه اغلب خوانندگان بعدی این اثر از ارزش عظیم آن غافل شدند.

استدلال نظری اصلی لوکزامبورگ بی‌درنگ پس از انتشار کتاب مورد حمله‌ی بی‌امان نمایندگان جناح‌های مختلف جنبش سوسیالیستی قرار گرفت.<sup>(۱)</sup> لوکزامبورگ این مفهوم را که سرمایه‌داری بدون دسترسی داشتن به سپهرهای غیرسرمایه‌دارانه وارد بحران پایانی خواهد شد بر مبنای نقد طرح معروف بازتولید نزد مارکس در جلد دوم *سرمایه* بسط داد. اغلب متفکران مارکسیست در همان زمان و بعدها تفسیر «مصرف

ناکافی» او را رد کردند. با این که دلایل خوبی برای این کار وجود دارد، اما شدت برخورد غیرعادی ذهن‌های حقیری که به او حمله کردند نشان می‌دهد که انگیزه‌های دیگر هم در این میان نقش داشتند. خصومت سیاسی با لوکزامبورگ منشأ بسیاری از حمله‌های جناح راست بود. علاوه بر این، لحن تحقیرآمیز بسیاری از پاسخ‌ها صریحاً رنگ‌وبوی سکسیسم داشت. محتوای این استدلال‌ها پیش‌تر در قالب مقالاتی در همین سایت منتشر شده است. با این حال، همان‌طور که [مارسل فن درلیندن](#)، تاریخ‌نگار، چندی پیش گفت می‌توان این استدلال را که به پایان رسیدن سپهرهای غیرسرمایه‌دارانه مهم‌ترین مانع انباشت سرمایه را شکل می‌دهد، مردود دانست ولی کماکان نظر مربوط به اهمیت تاریخی ادغام خشونت‌آمیز تولید دهقانی مستقل، نابودی اقتصادهای جماعت - محور و بازتولید دائمی همه‌ی انواع لایه‌های بینابین سرمایه‌دارها و کارگران مزدی در تکامل عملی سرمایه‌داری را پذیرفت.<sup>(۲)</sup> لوکزامبورگ کارکرد خشونت را در ترکیب دو چیز می‌بیند: از یک‌سو فرآیند نامنظم، دائماً رشد‌گرا و مستعد بحران پویش‌گسترش سرمایه‌ی جهانی و از سوی دیگر امکانات گسترده برای تحقق ارزش اضافی خارج از سپهر بلافصل سرمایه. بنابراین او این خشونت را چنین تحلیل می‌کند: «شیوه‌ی پیوسته‌ی انباشت سرمایه به‌عنوان یک فرآیند تاریخی، نه صرفاً در منشأ آن، بلکه تا همین امروز.»

بخش تاریخی سوم کتاب **انباشت سرمایه** از هشت فصل تشکیل می‌شود. لوکزامبورگ پس از تصریح موضع نظری خود درباره‌ی عدم امکان بازتولید گسترده‌ی سرمایه بدون وجود «بازارهای بیرونی»، از شیوه‌هایی بحث می‌کند که سرمایه با یاری دولت از طریق آن این مناطق را تسخیر می‌کند، در آن‌ها نفوذ می‌کند و آن‌ها را تحت کنترل می‌گیرد. اهداف اقتصادی این مبارزه‌ی جاری میان سرمایه‌داری و جوامع دارای یک «اقتصاد طبیعی» بر چهار قسم است:

۱. کسب فوری منابع مهم نیروهای تولیدی مانند زمین، شکار در جنگل‌های اولیه، مواد معدنی، سنگ‌های قیمتی و کانی‌ها و محصولات گیاهی خاص مانند کائوچو و غیره.
۲. «آزادسازی» نیروی کار و به خدمت گرفتن آنان.
۳. باب کردن اقتصاد کالایی
۴. تفکیک تجارت و کشاورزی

لوکزامبورگ در فصل‌های بعدی توضیح می‌دهد که پیروزی‌های خونین سرمایه در این چهار بخش با ترویج اقتصاد کالایی، انحلال اقتصادهای دهقانی کوچک با گسترش وام‌های بین‌المللی، سیاست حمایت از صنایع و فراورده‌های داخلی و نظامی‌گری همراه است. شباهت آن با بررسی مارکس از «به‌اصطلاح انباشت اولیه» در پایان جلد اول سرمایه مشهود است و لوکزامبورگ درباره‌ی جریان فلاکت انسانی که در ردپای فاتحان به جا می‌ماند، همان نظر را دارد. «از آن‌جا که انجمن‌های بدوی بومیان قوی‌ترین حمایت‌ها را برای سازمان‌های اجتماعی و پایه‌های مادی هستی آن‌ها ارائه می‌کند، سرمایه باید با برنامه‌ریزی برای تخریب نظام‌مند و نابودی تمام واحدهای اجتماعی غیرسرمایه‌دارانه که مانع توسعه‌ی آن می‌شود، آغاز کند.» در عین حال، لوکزامبورگ با تأکید بر این که خشونت صرفاً مقدمه‌ای برای انباشت سرمایه‌ی متعارف یا واقعی را شکل نمی‌دهد، توضیح می‌دهد که «... ما از مرحله‌ی انباشت اولیه گذر کرده‌ایم؛ این فرآیند کماکان ادامه دارد.»

تیزبینی فوق‌العاده‌ی لوکزامبورگ در تشریح واقعیت‌های سلطه‌ی امپریالیستی از منظر کشورهای که در معرض آن قرار دارند، از خاستگاهی دوگانه سرچشمه می‌گیرد. از سویی، او درک جزئی از تکامل سرمایه‌داری را که در میان بسیاری از سوسیالیست‌ها رواج دارد، به نقد می‌کشد. آنان فقط در صورتی به فرآیندهای تاریخی علاقه نشان می‌دهند که با دریافت‌های نظری انتزاعی آن‌ها کاملاً هماهنگ باشد. در نتیجه به عنوان

مثال، او رابطه‌ی خطی و مکانیکی بین سرمایه‌داری و گسترش کار آزاد را رد کرد. او پس از تصدیق این که «رهایی نیروی کار از شرایط بدوی اجتماعی و جذب آن توسط نظام مزدی سرمایه‌داری، یکی از پایه‌های تاریخی گریزناپذیر سرمایه‌داری است» در ادامه به تناقض‌های بسیاری که در این فرآیند وجود دارد، اشاره کرد: «برای اولین شاخه‌ی تولید سرمایه‌دارانه‌ی حقیقی یعنی صنعت پنبه‌ی انگلیس، نه تنها پنبه‌ی ایالت‌های جنوبی آمریکا ضروری بود، بلکه میلیون‌ها سیاه‌پوست آفریقایی برای تأمین نیروی کار در مزارع به آمریکا گسیل شدند... گرفتن نیروی کار لازم از جوامع غیرسرمایه‌داری، به‌اصطلاح «مسأله‌ی کار»، برای سرمایه در مستعمرات از اهمیت بیش‌تری برخوردار است. تمام روش‌های ممکن «اجبار ملایم» برای حل این مشکل یعنی انتقال کار از نظام‌های اجتماعی پیشین به زیر فرمان سرمایه، مورد استفاده قرار می‌گیرد. جدا از این درک از پیچیدگی‌های توسعه‌ی تاریخی، قدرت موضع‌گیری لوکزامبورگ از مخالفت صریح او با گسترش امپریالیستی ناشی می‌شود؛ آن هم در زمانی که بسیاری از سوسیال‌دموکرات‌های معتدل‌تر مشتاق بودند تا استعمار و نظامی‌گری را به‌عنوان نیروهای بالقوه مترقی بپذیرند. تحلیل تاریخی لوکزامبورگ برای بردگی، بهره‌کشی استعماری و نابودی اقتصادهای طبیعی نه از ره‌گذر تقابل آن‌ها با توسعه‌ی سرمایه‌دارانه‌ی «معمول» و بهره‌کشی از پرولتاریا در غرب بلکه با نشان دادن آن‌ها به‌عنوان مکمل - از منظر وی - ضروری آن، نهایت اهمیت را قائل می‌شود. این همان چیزی است که لوکزامبورگ را به زعم فن‌درلیندن به «نخستین مارکسیستی [بدل کرد] که در تلاش بود تا مفهوم حقیقتاً جهانی همبستگی از پایین را بسط دهد».

انکار تمام‌عیار کتاب **انباشت سرمایه** از سوی جناح چپ و راست جنبش سوسیالیستی بینش‌های لوکزامبورگ را برای چندین نسل مدفون کرد. اما چندان تعجب‌آور نیست که این بینش‌ها امروز از نو کشف شده‌اند. وقتی می‌بینیم دستورکار [بولسائارو](#) خصوصی‌سازی جنگل‌های استوایی است، یا وقتی به به‌ویرانی گسترده‌ای

می‌اندیشیم که شرکت‌های چندملیتی روی جماعت‌ها و زیست‌بوم‌های سنتی در بسیاری از بخش‌های اندونزی اتفاق افتاده، نمی‌توانیم درک لوکزامبورگ را از پیوندهای میان امپریالیسم و سرمایه که هرچیزی را که فراتر از مرزهای خود باشد می‌بلعد تحسین نکنیم. با این حال، این کشف دوباره، مسائل دشواری را هم برای تحلیل و تعریف طرح می‌کند، چیزی که خود لوکزامبورگ هرگز از مواجهه با آن هراس نداشت. [دیوید هاروی](#) جغرافی‌دان مارکسیست با صورت‌بندی مجدد نظریه‌ی لوکزامبورگ از توسعه‌ی سرمایه‌داری تحت عنوان «انباشت سرمایه از راه سلب مالکیت» سهم بزرگی در تجدیدحیات ارزیابی لوکزامبورگ داشته است.

با این حال، این اصطلاح نزد هاروی، نه تنها دست‌اندازی سرمایه به جوامعی را دربر می‌گیرد که پیش از این دست‌کم تا حدودی توانسته‌اند بازار را مهار کنند، بلکه فرآیند سنتی‌تری را نیز شامل می‌شود که از ره‌گذار آن سرمایه‌داران موفق، غنایم رقبای شکست‌خورده‌ی خود در نظام سرمایه‌داری را از طریق ابزار اقتصادی «متعارف»، فساد یا دزدی و یا بهره‌برداری از حاکمیت می‌بلعد. این برابرسازی دو پدیده‌ی تاریخی بسیار متفاوت باعث می‌شود هاروی چنین استدلال کند که در دوره‌ی نولیبرالیسم، در واقع «انباشت از راه سلب مالکیت» به شکل غالب انباشت تبدیل شده است. اما به نظر می‌رسد با این جابه‌جایی تفسیری، تأکید لوکزامبورگ بر پیوستگی انباشت سرمایه - آن‌طور که مارکس درک کرده بود - فرآیند عادی تراکم و تمرکز سرمایه و ادغام حوزه‌های غیرسرمایه‌دارانه، به شدت تضعیف شده است. بازتفسیر هاروی مسأله‌ی بغرنجی ایجاد می‌کند: «بیرون» از انباشت جهانی سرمایه در قرن ۲۱ کجا است؟ خواندن لوکزامبورگ تأکیدی است بر اهمیت راهبردی یافتن پاسخ این پرسش. زیرا هرچند ما درباره‌ی مباحث نظری که کتاب **انباشت سرمایه** مطرح کرده است، قضاوت می‌کنیم، مهم‌ترین توانایی آن در همان شیوه‌ای نهفته است که این اثر از ره‌گذار آن مبارزه‌های پیرامونی با سرمایه را با مناقشات مرکز این نظام پیوند داده است.

## پی‌نوشت‌ها

\*Pepijn Brandon پژوهش‌گر ارشد مؤسسه‌ی تاریخ اجتماعی و استادیار دانشگاه

Vrije آمستردام.

(۱) خلاصه‌ی مفید محتوای این انتقادات را در [این جا](#) و اسناد مرتبطی که در جلد ۳۳

مجموعه‌ی کتاب‌های ماتریالیسم تاریخی (۲۰۱۲) با عنوان *کشف امپریالیسم؛ دموکراسی اجتماعی تا جنگ جهانی اول* جمع‌آوری شده است، قابل دسترسی است.

(۲) مارسل فن درلیندن، [تحلیل طبقاتی جهانی رزا لوکزامبورگ](#)، ماتریالیسم تاریخی

(جلد ۲۴)، شماره ۱، سال ۲۰۱۶.

پیوند با متن انگلیسی:

[Rosa Luxemburg's historical insights](#)

پیوند با نسخه‌ی اصلی:

[Wawasan Sejarah Rosa Luxemburg](#)